

آشنا با مردم بیگانه
مردم روزگارم از تو
مفاتیح به کندی چشم
واعظان چه سبب بشکایم
رگت ای شفا صبه بود
که بصد رحمت خوانند
که بزنی انبیا بسیارند
که برترند پاره چشم
گاه بندند آب سردیم
که بطنم کشند و کالین
یکه طرفی که عید ایما
از در تنگ از جیبی

۶۶۰

چو جان نوبت طاعتش دور
بگفتم ای بی دروغ کز تو
بخودانه ز جان جسم
بس خدام بدیده اقدمش
بس عسرت چنان گذشت بر سید
درج یافت خوش را بگردد
حاصل که هرگز نماند
که برون کل ریاض منزل
آنکه کز بوسه از سینه او
عززه زهر در کف تو رخ
بسکه جانی حکم و لایق
از صفر عفت و طبیعت او

Copyright © King Fahd University